

ریشه‌های تفکر داعش (۴) تاریخچه،
نگاه‌های فقهی و استدلالات

ریشه‌های تفکر داعش (۴) تاریخچه، نگاه‌های فقهی و استدلالات

ابوبکر بغدادی، جامعه را به دو قسمت یا بنا به قول خودش دو فسطاط (سایبان، چادر) تقسیم کرده است: فسطاط اول: سایبان ایمان که هیچ نفاقی در آن وجود ندارد و فسطاط دوم: چادر کفر که هیچ ایمانی در آن نیست و قسم سومى وجود ندارد

خط مشی فکری سازمان (ادامه)

۳- تقسیم جامعه به دو قسمت:

ابوبکر بغدادی (ابراهیم عواد) در یک فایل صوتی، جامعه را به دو قسمت یا بنا به قول خودش دو فسطاط (سایبان، چادر) تقسیم کرده است: فسطاط اول: سایبان ایمان که هیچ نفاقی در آن وجود ندارد و فسطاط دوم: چادر کفر که هیچ ایمانی در آن نیست و قسم سومى وجود ندارد. تنها، مویدان سازمان وارد قسم اول می‌شوند، چه بیعت کنندگان و چه کسانی که در کنار سازمان یا تأییدکنندگان سازمان به میدان جنگ رفته‌اند جز اینکه آنها بنا بر علل مکانی و ... نمی‌توانند عضو سازمان شوند.

قسم دیگر شامل رافضی‌های کافر با همه مذاهبشان، نصیری‌ها و همچنین بقیه مذاهب مسلمان سنی‌مذهب که حکومت دموکرات و حاکمان و رژیم‌های حاکم [را] تأیید می‌کنند، می‌شود و همچنین تکفیر ارتش و پلیس در مصر، تونس، الجزائر، مراکش و ... زیرا ارتش و پلیس ابزارآلات حمایت از حاکمان محکوم به کفر هستند.

در یک فایل صوتی از ابومحمد عدنانی سخنگوی رسمی سازمان، وی به ایمن‌الظواهری به دلیل عدم تکفیر حاکمان، موسسه‌ها، سازمان‌ها و ارتش‌های کمونیسم اعتراض می‌کند و او را یکی از اشتباهات و ریزش‌های القاعده و سرزنش‌شدگان می‌پندارد.

از خلال این فایل، اختلاف متقابل در مورد رژیم‌های حاکم و موسسات نظامی حکومت‌ها، آشکار می‌شود، به گونه‌ای که سازمان القاعده، برخلاف سازمان دولت، قائل به کفر خود و خروج از دین نیست در حالیکه داعش معتقد به کافر بودن القاعده است زیرا آنها به حاکمانی راضی شده‌اند که احکام وضعی را به جای اجرای شریعت اسلام، اجرا می‌کنند. و این از آثار تفکرات سید قطب است زیرا او معتقد بود: هر کسی که به حکومت حاکم ظالم راضی شود، بر طبق آیه مبارکه «و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الکافرون» (کسانی که بر طبق آنچه خدا فرو فرستاده، حکم نکنند، کافر هستند) مانند همان حاکمان، کافر است. سید قطب این آیه را بر تمام مسلمانان حمل کرده است هر چند این آیه در مورد یهود و نصاری است.

در مقام پاسخ به منش این سازمان، ما ملاحظه می‌کنیم که تکفیر به صورت گسترده و توزیع آن بر فرقه‌های مختلف اسلامی، امری مخالف شریعت اسلامی است و سابقاً احادیث نبوی نهی کننده از تکفیر کسی که شهادتین می‌گوید را ذکر کردیم و احادیث بیانگر اینکه گناه موجب خارج شدن گناهکار از دایره اسلام نمی‌شود بلکه حتی شورش علیه چنین شخصی نیز بر اساس سلفیسم جایز نیست. ابن تیمیه گفته است:

مشهور است که اهل تسنن، اعتقادی به شورش و جنگ علیه امامان و رهبران با شمشیر

ندارند هر چند در آنان ظلمی وجود داشته باشد چنانکه احادیث صحیح بسیاری از پیغمبر بر آن دلالت دارد زیرا فسادی که در جنگ و فتنه است بزرگتر از فساد ناشی از ظلم آنان در حال عدم جنگ و فتنه است بنابراین بزرگترین فساد از میان دو فساد با ملتزم شدن به فساد کمتر به هیچ وجه دفع نمی‌شود و شاید امکان فهم این نباشد که گروهی علیه پادشاهی شورش کنند و فسادی در این شورش باشد که بسیار بزرگتر از فساد است که آن را از بین برده‌اند. منهاج السنة ج 3

در شرح نووی ج 12/ ص 229:

«شورش علیه امامان و رهبران و جنگ با آنان، حرام شرعی است هر چند که آنان، فاسق و ظالم باشند و احادیث نیز آنچه گفتم را نشان می‌دهند و اهل تسنن اجماع دارند که پادشاه به دلیل فسق عزل نمی‌شود.»

اگر چه این امر در مکتب اهل البیت، مخالف منش قرآن و روایت است که شورش علیه حاکم ظالم را جائز می‌داند و اینکه بزرگترین سخن حق، همان است که نزد حاکمی ظالم {گفته شود} و از پیغمبر روایت است که فرمودند: برترین جهاد، سخن از عدالت نزد پادشاهی ستمگر است. کافی ج 5 ص 59. اما قیام علیه حاکم ظالم چیزی است و تکفیر کردن او چیزی دیگر و هیچ تلازمی میان این دو وجود ندارد. قرآن نیز میان این دو تفاوت گذاشته است، آنجا که آیه قرآن می‌فرماید: "و اگر دو طایفه از مومنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد پس اگر باز گشت میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می‌دارد" (حجرات / 9).

این آیه به مبارزه با گروه یاغی دستور داده است اما آن گروه را از دایره اسلام خارج ندانسته است. جنگ با گروه یاغی تنها به دلیل بازگرداندن آن به سوی حق و ممانعت از یاغی‌گری‌اش واجب شده است چرا که ستم و ظلم موجب خارج شدن ستمگر و ظالم از اسلام نمی‌شود ولی در عین حال دین بر وجوب بازداشتن یاغی از ظلم و مبارزه با روش و برنامه او امر می‌کند. اما تقسیم کردن جامعه به دو دسته به هیچ وجه صحیح نیست زیرا جهاد و مشروعیت جهاد، وابسته به شروط و قوانین معینی است که نمی‌توان از آن تجاوز کرد و یا آن را زیر پا گذاشت. ایمان و کفر نیز تابع همین قوانین شرعی است که در ضمن ادله شرعی که فقها در کتب فقهی ذکر کرده‌اند، مشخص شده است. فقهای مالکی و شافعی گفته اند:

«تکلیف و اختیار در مورد کسی که مرتد می‌شود، در نظر گرفته می‌شود» مغنی المحتاج، ج 4/ 137.

در مختصر خلیل مالکی مذهب آمده است:

«کفر مسلمان به طور آشکارا یا با لفظی که بیانگر کفر است یا کاری که متضمن کفر است همچون پرت کردن قرآن در کثافت و آشغال، بستن زنار، یا اینکه او اکتسابی بودن نبوت را مجاز بداند یا مدعی شود که به آسمان عروج کرده با حوری را در آغوش گرفته یا حرامی همچون شرب خمر را حلال بداند، از جمله اموریست که {حکم} ارتداد بر آن واقع می‌شود.» مختصر خلیل، ج 1 / 251.

ابن ضویان حنبلی گفته است:

«کفر با یکی از موارد چهارگانه صورت می‌گیرد: 1 - قول، مانند ناسزا گفتن به خدا یا پیغمبرش و یا ملائکه... 2 - شرک به خدا 3 - با عمل مانند سجده بر بت و مانند آن همچون خورشید، ماه، درخت، سنگ و قبر... 4 - از طریق عقیده همچون اعتقاد به وجود شریک و یا همسر یا فرزند

برای خدا.» منار السبیل 272/2.

اثبات ارتداد نیز شروطی دارد که فقها آن را بیان کرده‌اند. ابن قدامه حنبلی گفته است: «ارتداد با دو چیز ثابت می‌شود: اعتراف و بینه، پس هرگاه کسی به ارتداد مرتد شهادت دهد و ارتداد با شهادت وی اثبات گردد سپس شخص مرتد، منکر شود، به انکار او گوش ندهند و اگر توبه می‌کند، از او بخواهند تا توبه کند و الا کشته شود و از برخی از اصحاب ابی‌حنیفه نقل شده است: همان انکار برای رجوعش به اسلام کفایت می‌کند.» الشرح الکبیر، ج 10 / 103 فقها، تفصیل و توضیح را شرط شهادت دانسته‌اند یعنی اینکه شاهد، مورد شهادت را به تفصیل بیان کند - صاحب التاج و الاکلیل گفته است:

«به دلیل اختلاف مذاهب در مورد تکفیر، شایسته نیست، شهادت بدون تفصیل بر ارتداد پذیرفته شود.» التاج و الاکلیل المختصر 50/12.

اما شیعه، قوانین کفر را در چارچوب‌های مشخصی معین کرده است. این میثم بحرانی گفته است:

«کفر یعنی انکار راستی و درستی پیغمبر و انکار چیزی که وی ضرورتاً آن را آورده است.» قواعد المرام: 171.

و فاضل مقداد السیوری گفته است:

«کفر در اصطلاح همان انکار آن چیزی است که ضرورتاً آوردنش توسط اسلام معلوم است.» ارشاد الطالبین: 443.

آقای خمینی گفته است:

«کافر کسی است که دینی غیر از اسلام اختیار کند یا اسلام را برگزیند اما آنچه را که می‌داند جزء ضروری دین است، انکار نماید به گونه‌ای که انکارش به انکار رسالت یا تکذیب پیغمبر یا ناقص دانستن شریعت مطهر ایشان بازگردد.» تحریر الوسیله 1 / 118.

و سید طباطبایی [مرحوم سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، صاحب عروه] گفته است:

«مراد از کافر کسی است که منکر الوهیت یا رسالت یا یک ضروری از ضروریات دین، با اینکه می‌داند آن جزء ضروریات است، به گونه‌ای که انکارش راجع به انکار رسالت باشد.» العروة الوثقی، بخش نجاسات، هشتم از کافی، 24.

و بر این اساس، آنان به اسلام تمامی فرق اسلامی حکم می‌کنند تا زمانی که اهل قبله باشند، شهادتین گویند و چیزی از دین را انکار نکنند.